

افغانستان: پیروزی و تراژدی

پرویز اقبال خان تارین^۱

جنگ پرتلفات در افغانستان فرصت مطلوبی را برای غرب فراهم آورد تا در راه تشکیل یک حکومت باثبات اسلامی در افغانستان ایجاد مانع کند. در پاکستان یک حکومت غیرمذهبی طرفدار غرب (که به نظر می‌رسد وظیفه آن اجرای سیاستهای آمریکا است تا کار برای صلح در منطقه) بر سر کار آورده شده بود و ظهور گروه طالبان در صحنه بخشی از آن بازی بود. گروه مختلط طالبان ظاهراً به‌طور ناگهانی در صحنه افغانستان ظهور کرد. خبرهای فراوان حاکی از آن بود که گروه طالبان برای مقابله با نفوذ فرماندهان منطقه‌ای مجهز و تأمین مالی شده است. عجیب‌تر آنکه در این فرایند با آن جنگجویانی مقابله می‌گردد یا نسبت به آنها بی‌توجهی می‌شود که هفده سال عمر خود را در جنگ با کمونیستها صرف کرده بودند. در حقیقت گروه طالبان یک عامل مضاعف بر بی‌ثباتی در افغانستان می‌باشد. آمریکایی‌ها از طریق آنها به اهداف متعددی دست یافته‌اند.

کمتر ملتی در جهان به خوشبختی یا به همان درجه نگون‌بختی ملت افغان بوده است. سرزمین این ملت که زادگاه جنگجویان، پادشاهان و سیاستمداران بوده است برخی از قدرتمندترین سلسله‌های سلاطین شبه قاره نظیر غوری، غزنوی، سوری، ابدالی را در دامان خود پرورده است، نامهایی که بخاطر دلیری و شجاعتشان صورتی افسانه‌ای به خود گرفته‌اند. آنها تاج و تختها را فتح کرده و سلسله‌های شکوهمندی را در تاریخ جهان پی‌افکنند؛ اما عمری کوتاه و سرانجامی تأسف‌انگیز داشتند. این سرانجام همیشه با خود ستیزه‌های وحشیانه و برادرکشی را به همراه داشت. هر آغاز امیدبخش، پایانی ملالت‌بار و هر پیروزی، تراژدی ویران‌کننده‌ای را به همراه می‌آورد.

افغانستان کنونی نیز همان الگو را تکرار می‌کند. آیا افغانستان اسیر تاریخ خود یا قربانی

۱. دکتر پرویز اقبال خان تارین (Pervez Iqbal Khan Tareen) معاون مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه پیشاور پاکستان است وی این مقاله را در سمینار «آسیای مرکزی، چالشها و راه‌حل‌ها» که از تاریخ ۴ تا ۶ فروردین ماه در پیشاور پاکستان برگزار شد ارائه نمود. این مقاله توسط دکتر محمدرضا ملکی از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

استثمار و نفوذ بی‌رحمانه است؟ استثمار و نفوذ، بازی است که بریتانیایی‌ها متخصصین فوق‌العاده‌ای در این کار هستند. سیاست آنها در قبال افغانستان به‌عنوان «بازی بزرگ» نامیده شد. هنگامی که بریتانیایی‌ها جای پای خود در هند باز کردند، نیت آنها توسعه مداوم بود. با مرگ رانجیت سینگ آنها توانستند که تمام شبه‌قاره را تا مرز فعلی پاکستان - افغانستان تحت کنترل خود درآورند. افغانستان هدف بعدی آنها بود؛ لذا آنها سعی کردند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم آن را تحت کنترل خود درآورند اما به کرات با شکست مواجه شدند. در این تلاش، سه جنگ افغانستان روی داد. از آنجایی که تحت نفوذ مستقیم درآوردن افغانستان با شکست مواجه شد، آنها رویکرد غیرمستقیمی را اتخاذ کردند. امیر عبدالرحمن اولین حاکم افغانی بود که با رضایت بریتانیا به حکومت رسید. امیر عبدالرحمن کسی بود که با مرز بین هند و افغانستان پیشنهاد شده توسط بریتانیا موافقت کرد. زمانی که امپراتوری روسیه به صوب آسیای مرکزی گسترش پیدا کرد، امپراتوری بریتانیا این حرکت را به‌عنوان تهدیدی بالقوه علیه حاکمیت بریتانیا در آسیا تلقی نمود. نهایتاً مرز بین دو امپراتوری در افغانستان ترسیم شد. با معاهده سنت پترزبورگ، انگلستان حق نظارت بر افغانستان را به‌دست آورد و متقابلاً روسیه بر سایر نقاط آسیای مرکزی تسلط یافت. هیچ‌کس به خود زحمت نداد بامردمی که اینگونه تقسیم شده بودند، مشورت نماید. بدین ترتیب وضعیت افغانستان به‌طور غیرمحسوس تغییر یافت و به‌عنوان دولتی حائل بین هند بریتانیا و روسیه درآمد. بازی که نظم امپریالیستی بریتانیا آن را شروع کرده بود دوباره در افغانستان اجرا می‌شود. بازیگران همانها هستند، روسیه از یک طرف و نظم امپریالیستی جدید آمریکا از طرف دیگر.

هنگامی که بریتانیا شبه‌قاره را ترک کرد، روسیه سعی نمود که وضع موجود را که تا آن‌زمان در منطقه غالب بود تغییر دهد. مداخله غیرمستقیم و مستقیم آن کشور در افغانستان بتدریج طی سالها افزایش یافت. اوج کوششهای روسیه، استقرار یک حکومت کمونیستی در افغانستان بود. هرچند آن کشور درنده‌خویی فطری و جسارت افغانها را به حساب نیاورده بود. مقاومت در مقابل کمونیسم که بتدریج شکوفا شد و در افغانستان ریشه گرفت کاملاً بومی بود. معلمین، مهندسين، اطباء و دانشجویان مدارس، کالج‌ها و دانشگاهها نوک پیکان این مقاومت را تشکیل می‌دادند.

غرب فرصت را برای تضعیف جناح شرقی روسیه مناسب دید. غرب ناچار بود که پیشروی روسیه را هرچا که ممکن بود متوقف کند و اسطوره سرخ را درهم شکند. آمریکا از جنگ ویتنام یک حساب قدیمی داشت که می‌بایستی تسویه می‌کرد. مداخله نظامی شوروی در

افغانستان فرصت مغتنمی را برای غرب فراهم آورد. بسیاری از رهبران مقاومت قبلاً به پاکستان گریخته بودند و از پیشاور مقاومت خود را سازماندهی می‌کردند. آنچه برای افغانها یک جنگ مقدس، استقلال و آزادی بود به‌زودی به صحنه جنگ سرد روسیه و آمریکا تبدیل شد. نیروهای متجاوز شوروی مقادیر انبوهی سلاحهای سنگین که شامل بیش از ۱۰۰ تانک T-62 و تعداد زیادی خودروهای زرهی مجهز به توپهای اتوماتیک و پرتاب‌کننده موشک BM-21 می‌گردید با خود آورده بودند. اما پرهیت‌تر از همه قدرت هوایی شوروی بود که آن را توسط جنگنده‌های MIG-21 و SV-17 و بیش از پانصد هلی‌کوپتر توپ‌دار خود، بر سر مردمی که تنها پناه آنها نواحی کوهستانی افغانستان بود، فرو ریختند.

آمریکا و متحدین غربی آن از طریق تدارک کمکهای سیاسی، مالی و نظامی به تقریباً تمام گروههای مقاومت با شوروی‌ها به مقابله برخاستند. سلاحها مستقیماً تأمین و یا پول برای خرید آنها از کشور دیگر فراهم می‌گردید. به‌موجب یک برآورد انجام‌شده تا اواسط سال ۱۹۹۱، چهارصد هزار قبضه تفنگ کلاشینکوف بین گروههای مجاهدین توزیع شد. تا اواخر سال ۱۹۸۷ جمع تسلیحاتی که توسط آمریکا تدارک یا تأمین مالی شد و به افغانستان منتقل گردید به ۶۵۰۰۰ تن بالغ شد. در سپتامبر سال ۱۹۹۱، اتحاد شوروی و آمریکا قراردادی را امضا کرده و متعهد شدند که از اول ژانویه سال ۱۹۹۲ به تحویل تسلیحات به تمام طرفین درگیر در جنگ خاتمه دهند. اما هر دو طرف برعکس عمل نموده و تحویل سلاح به افغانستان به‌طور قابل ملاحظه‌ای بعد از امضای قرارداد مذکور افزایش یافت.

شوروی‌ها بعد از بجای گذاردن بازیچه خود نجیب‌الله که برزادخانه وحشتناکی که آنها برای او باقی گذارده بودند تسلط یافته بود، او را ترک کردند. بیرحمی‌ها پایه‌پای جنگ ادامه یافت. غرب به هدف خود رسیده بود و شوروی‌ها شکست خورده و در افغانستان رسوا شده بودند. هدف بزرگ بین‌المللی تحقق یافته بود و آنچه تمامی غرب برای بیش از پنجاه سال قادر به انجام آن نگردیده بود، توسط مردمی خشن، عقب‌مانده و اکثراً بیسواد اما مهم‌تر از همه اینها آسیایی و مسلمان به‌انجام رسیده بود. از آن زمان به بعد است که یک استراتژی متمرکز و آگاهانه مورد قبول غرب برای بی‌اعتبار کردن مجاهدین و خرابکاری در امر استقرار دولتی به رهبری آنها، اتخاذ می‌شود.

این تغییر در مواضع با کاهش دادن پوشش وسایل ارتباط جمعی از اوضاع در داخل افغانستان نشان داده شد. در حقیقت این وسایل ارتباط جمعی هستند که روح و حقانیت به جنگها در گوشه‌وکنار جهان می‌دهند. همان‌طور که در بوسنی شاهد بوده‌ایم غربی‌ها تنها با به

تصویرکشیده شدن صحنه‌های دلخراش خونریزی‌ها در تلویزیونهای خود به تحرک واداشته شدند. حمایت از مقاومت در افغانستان در نتیجه پوشش وسیعی که وسایل ارتباط جمعی بدان دادند بالا گرفت. آنها نه فقط در خصوص جنگ گزارش نمودند بلکه در حقیقت به جنگجویان آزادیبخش حالت قهرمانانه دادند. از شجاعت، آگاهی و مهارت‌های تشکیلاتی آنها ستایش گردید. فرماندهانی نظیر احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار به‌عنوان اسطوره‌های زنده که قدرت روبه‌رو شدن با ارتش قدرتمند سرخ را داشتند، معرفی شدند. جنگ هنوز در افغانستان ادامه دارد، نتایج به‌مانند گذشته ویران‌کننده است؛ اما بندرت وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی خود را در این خصوص به‌زحمت می‌اندازند. هرچند وقت یک‌بار اشاره‌ای به درگیری‌ها در کابل می‌شود بویژه زمانی که گروه طالبان به شهر حمله تازه‌ای می‌کند. وگرنه خدا در بهشت خود است و همه چیز در جهان بخوبی می‌گذرد.

شگفت‌آورترین تغییر در ارتباط با جنگجویان افغانی، یعنی مجاهدین می‌باشد. اینک جنگاوران مقدسی که با کمونیست‌های شیطان‌صفت می‌جنگیدند به تروریستها و بنیادگرایان بدل شده‌اند. آنها اینک وحشی تلقی شده و تهدیدی علیه صلح بین‌المللی هستند. در مقاله‌ای که اخیراً در نیویورک تایمز به چاپ رسید از وضعیت فعلی در افغانستان به‌عنوان اصول‌گرایی ابتدایی یاد شده است. دنیای بختک‌واری است که در آن پسران کوچک وحشی شده‌اند و نباید فراموش کنیم که این پسرها توسط همان غربی مسلح شده‌اند که اکنون آنها را میانه راه رها کرده است. وقتی گورباچف در روسیه به قدرت رسید، چرخش در سیاست روسیه بدیهی بود. گورباچف مایل بود که به «زخم خونریز روسیه» بپردازد. روسیه یک معامله پنهانی را با آمریکا مورد مذاکره قرار داد. ضیاءالحق رئیس‌جمهور و ژنرال‌های رده‌بالای او قربانیان این توطئه بین‌المللی بودند. طراحان اصلی مقاومت افغان یعنی ضیاءالحق و ژنرال‌هایش به کسب هدف منطقی و غایی مقاومت افغان علاقه‌مند بودند. پاکستان که سال‌های متمادی تروریسم و خرابکاری توسط خاد و کا.گ.ب را تحمل کرده بود موضع یک ابرقدرت متخاصم را به‌خود گرفت و مجبور بود بار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میلیون‌ها مهاجر افغانی را نه فقط برای دلخوشی آمریکایی‌ها بلکه برای داشتن یک رژیم دوست طرفدار پاکستان در افغانستان برای اولین بار در تاریخ خود بر دوش گیرد. از همان ابتدا، مرز پاکستان با افغانستان و هند ناامن بوده و منتج به هزینه‌های نظامی متعددی شده است. با وجود یک افغانستان دوست، پاکستان به‌طور طبیعی می‌توانست نسبت به مرزهای غربی خود احساس آرامش کند، در ثانی رژیم‌های اسلامی در افغانستان، ایران و پاکستان می‌توانستند موجب ثبات اقتصادی، سیاسی و نظامی و پیشرفت کل منطقه شوند. قضیه افغان در یک سقوط هواپیما گم شد.

با مرگ طراحان سیاست و استراتژی افغان، افغانستان به آهستگی به ورطه هرج و مرج و آنارشسیسم در غلطید. زمانی که کنترل کابل در دستهای کسانی که نمایندگان رژیم کمونیستی بودند افتاد مجاهدین احساس کردند که کلاه سرشان رفته است. از آن زمان به بعد افغانستان به تیولهای شخصی تقسیم شد. هر فرمانده‌ای به صورت حاکم مطلق منطقه تحت امر خود درآمد. اینها فرماندهانی بودند که زرادخانه‌های متعددی از سلاحهای پیچیده در اختیار داشتند که روی آنها ابداً هیچ‌گونه کنترل یا حسابرسی به عمل نمی‌آمد. هرج و مرج منظم و سازمان‌داده شده در افغانستان بخشی از یک طرح گسترده‌تر غرب برای بی‌اعتبار کردن و غیراخلاقی نشان دادن رستاخیز اسلامی می‌باشد که سراسر جهان شاهد آن بوده است. همان‌طور که در نظریه هانتینگتون در خصوص «برخورد تمدنها» آمده است، غرب اسلام را به‌عنوان یک تهدید تلقی می‌کند و بنابراین در تلاش است که هر جنبش احیاءکننده اسلامی را بی‌اعتبار جلوه داده یا آن را در هر بخشی از جهان به انهدام کشاند. این وضعیت در مصر و الجزایر جایی که فرایند دموکراتیک انتخابات آزاد بخاطر ترس از قدرت‌گیری اسلام‌گرایان سد شده است دیده می‌شود. فراموش نباید کرد که اصل انتخابات آزاد و عادلانه بخش اساسی هنجارهای دموکراتیک غربی است. آنها مدافعین شناخته‌شده دموکراسی هستند که خود اصول آن را نفی می‌کنند. در ترکیه نیز توطئه‌ای در جریان است تا بزرگترین حزب را از صحنه قدرت خارج سازد زیرا حزب مذکور به یک نظام حکومت اسلامی اعتقاد دارد. دهه ۸۰ شاهد شکل‌گیری جنبش قدرتمند اسلامی در منطقه متشکل از پاکستان و ایران بود. در نتیجه یک انقلاب مردمی، حکومتی اسلامی در ایران برپا شد. طبقه حاکمه در پاکستان نیز برای استقرار یک حکومت اسلامی کار می‌کرد. به نظر می‌آید که افغانستان هم برای الحاق به آنها در اخوت اسلامی موضع گرفته بود. این امکان وجود داشت که اهداف بعدی دولتهای آسیای مرکزی باشند. امکانات بی‌پایان به نظر می‌رسیدند.

جنگ پرتلفات در افغانستان فرصت مطلوبی را برای غرب فراهم آورد تا در راه تشکیل یک حکومت باثبات اسلامی در افغانستان ایجاد مانع کند. در پاکستان یک حکومت غیرمذهبی طرفدار غرب (که به نظر می‌رسد وظیفه آن اجرای سیاستهای آمریکا است تا کار برای صلح در منطقه) بر سر کار آورده شده بود و ظهور گروه طالبان در صحنه بخشی از آن بازی بود. گروه مختلط طالبان ظاهراً به‌طور ناگهانی در صحنه افغانستان ظهور کرد. خبرهای فراوان حاکی از آن بود که گروه طالبان برای مقابله با نفوذ فرماندهان منطقه‌ای مجهز و تأمین مالی شده است. عجیب‌تر آنکه در این فرایند با آن جنگجویانی مقابله می‌گردد یا نسبت به آنها بی‌توجهی می‌شود که هفده سال عمر خود را در جنگ با کمونیستها صرف کرده بودند. در حقیقت گروه طالبان یک

عامل مضاعف بر بی‌ثباتی در افغانستان می‌باشد. آمریکایی‌ها از طریق آنها به اهداف متعددی دست یافته‌اند. در حال حاضر سه اتحاد عمده کنترل افغانستان را در دست دارند^۱، اول طالبان پشتو، دوم اتحاد احمدشاه مسعود تاجیک و ربانی و سوم اتحاد حکمت‌یار، دوستم ازبک و حزب وحدت. اتحاد حکمت‌یار تنها اتحاد چندقومی است. در حقیقت حزب اسلامی حکمت‌یار با سایر احزاب در این مفهوم که آن حزب بر یک سیستم ایدئولوژیکی و روشن برای افغانستان پافشاری می‌کند فرق دارد. این دلیل عمده‌ای است که چرا حکمت‌یار از نظر غرب منفور است.

هدف اصلی طالبان اتحاد تحت رهبری حکمت‌یار و سرزمینهای تحت کنترل شبه‌نظامیان او بود. اما گلبدین حکمت‌یار به‌زودی به نقشه‌های واقعی طالبان پی برد. استراتژی او مقابله با طالبان نبود بلکه واداشتن آنها به جنگ علیه ربانی و در نتیجه نشان دادن هویت واقعی آنها بود. از طرف دیگر طالبان آتش خشم بین شیعه و سنی را در افغانستان شعله‌ور می‌کرد. به‌نظر می‌رسد که هدف واقعی آنها احاطه کردن ایران بود. ایران از زمان انقلاب اسلامی تحت محاصره آمریکا بوده است. یک رژیم متخاصم طرفدار آمریکا در افغانستان در شکل گروه طالبان حس بدگمانی ایرانیان را افزایش خواهد داد. به‌مجرد اینکه گروه طالبان به صحنه آمد آنها به‌عنوان نجات‌دهندگان ملت افغان تلقی شدند. آنها مدعی شدند که حکومت قانونی را به افغانستان آورده‌اند. گفته شد که مردم افغانستان با وضع شریعت اسلامی توسط گروه طالبان در کشور آزاد شده و به‌وجد آمدند. اما آنها به‌زودی به‌عنوان متعصبین وحشی، بی‌رحم، بیسواد شناخته شدند. غرب فرصت مغتنمی را برای بدگویی کردن از اسلام و اصول حکومتی آن به‌دست آورد. بنیادگرایی اسلامی هدف واقعی است و به‌نظر تمام کوششها در جهت خشکاندن فرصت‌های داشتن یک حکومت ایدئولوژیک اسلامی در افغانستان بوده است.

افغانستان امروز، طیفی را برای تمام بازیگران عمده عرضه می‌دارد. وسایل ارتباط‌جمعی بین‌المللی به‌کرات افغانستان را به‌عنوان تهدیدی علیه صلح بین‌المللی قلمداد کرده‌اند. به‌کشورهایی نظیر هند نسبت به کمک مجاهدین به بنیادگرای اسلامی هشدار داده شده است. اینها مجاهدینی هستند که توسط غرب، مسلح، تأمین مالی و سازماندهی شده‌اند. اما امروز آنها را تقبیح می‌کنند. پیوستگی آنها به اسلام برای آزار و اذیت مسلمانان اصول‌گرا در سراسر جهان مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. ما بدترین نوع نقض حقوق بشر را در مورد

۱. لازم به ذکر است که این مقاله در فروردین ماه سال جاری و قبل از سقوط کابل توسط طالبان نوشته شده است.

اسلام‌گرایان در مصر و الجزایر مشاهده می‌کنیم. حکومت‌های آنها با وجود آنکه غیرمنتخب و ضددموکراتیک هستند؛ اما مورد پذیرش غرب می‌باشند و آنهایی که برای دموکراسی و آزادی تلاش می‌کنند به‌عنوان تروریست دسته‌بندی می‌شوند. تنها حکومت‌هایی که تحت نظارت آمریکا کار می‌کنند در نظم جدید جهانی پذیرفته هستند. در حال حاضر ایران هدف اصلی است و روی محاصره احتمالی آن فعالانه کار می‌شود. به سوء تفاهمات بین ایران و پاکستان دامن زده می‌شود. به نظر نمی‌رسد سیاست‌های کنونی دولت پاکستان این سوء تفاهمات و نگرانی‌ها را رفع کند. حمایت پاکستان از یک رژیم ظاهراً ضدایرانی در افغانستان شرکت این کشور را در محاصره ایران القاء می‌کند. سوء تفاهمات موقتی هرچه باشند، ایران و پاکستان بایستی با یکدیگر کار کنند به جهت آنکه صلح و ثبات را نه فقط به افغانستان بلکه به تمام منطقه بیاورند. در این منطقه بازیگر خارجی نمی‌تواند حضور داشته باشد. هرگونه مداخله از خارج همیشه موقتی خواهد بود، و سرنوشت این سرزمین توسط فرزندان این آب و خاک رقم زده خواهد شد. انگلیسی‌ها علی‌رغم حيله‌گری و زرنگی خود مجبور شدند از این منطقه عقب‌نشینی کنند. آمریکایی‌ها با تمام قدرتشان نتوانستند در ویتنام موفق شوند، روسها با ارتش سرخ و زرادخانه قدرتمند خود مجبور شدند که شکست را بپذیرند. تاریخ به ما می‌آموزد که هیچ عامل خارجی در این سرزمین پا نخواهد گرفت بلکه سرانجام نابود خواهد شد. جهان ممکن است که به هم نزدیک شده باشد اما عامل جغرافیایی کماکان تعیین‌کننده است.

روسیه از دوره تزاری برای نفوذ در این منطقه تلاش کرده است. زمانی که این کشور به‌صوب آسیای مرکزی گسترش یافت، پیشرفت آن در افغانستان متوقف شد و فرصت نفوذ مستقیم در افغانستان را به بریتانیا واگذار کرد. دومین کوشش آن کشور برای کنترل مستقیم افغانستان، نیروهای روسیه را درگیر کرد و همان‌طور که دیده‌ایم دوباره با شکست مواجه شد. شکست روسیه در افغانستان یکی از بی‌شمار میخ‌هایی بود که بر تابوت شوروی زده شد. با مرگ اتحاد شوروی موازنه قدرت در منطقه تغییر کرده است. فدراسیون روسیه هنوز یک قدرت اتمی است؛ اما بدون شک این کشور موقعیت ابرقدرتی خود را از دست داده است. روسیه در مسائل اقتصادی، سیاسی و منطقه‌ای خود گرفتار آمده است. مع‌ذالک علی‌رغم فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه کنترل خود را بر روی جمهوری‌های آسیای مرکزی حفظ کرده است. این کشور کماکان امنیت مرزهای کشورهای آسیای مرکزی را به اندازه امنیت خودش حیاتی می‌داند. برهم خوردن اوضاع افغانستان بیش از گذشته، اثرات دوررسی بر آسیای مرکزی و نیز روسیه دارد. اگر روسیه به تقسیم‌بندی قومی افغانستان کمک نموده و آن را تشویق و تقویت نماید اثر منفی آن بیشتر بر

روی روسیه تا هر کشور دیگری در منطقه خواهد بود. ازبکها و تاجیکها اقلیت بسیار بزرگی را در افغانستان تشکیل می‌دهند. اگر تصور غلطی از توسعه تاجیکستان و ازبکستان به سمت جنوب باشد، نتایج اینچنین تقسیم افغانستان نه فقط برای روسیه و آسیای مرکزی بلکه برای تاجیکها و ازبکهای افغان فاجعه‌آمیز خواهد بود. احیای مفهوم دولت - ملت در آسیای مرکزی، جعبه پاندورائی را باز خواهد کرد. دولتهای آسیای مرکزی به دلخواه روسیه تقسیم شدند. تمام این دولتها دعای ارضی نسبت به یکدیگر دارند. نسلها از زمانی که ازبکها و تاجیکها در افغانستان مستقر شدند گذشته است و آنها به‌طور متفاوت با آنچه که در نوع آسیای مرکزی شوروی بود تحول یافته‌اند. افغانستان امروز یک سرزمین مسلمان، متعصب، نظامی و تا به دندان مسلح است. مسلماً این سرزمین برای اتحادشوروی سابق یک بدهی است تا یک دارایی. تاجیکستان مدتها است که دستخوش جنگ داخلی است و بخشی از تقصیر به گردن کمکهای برون مرزی است. از طرف دیگر تاجیکها و ازبکهای افغانستان باید درک کنند که آنها افغانی هستند و آینده آنها به آینده افغانستان وابسته است. هراندازه هم شبه نظامیان رشید دوستم و احمدشاه مسعود قوی باشند بقای آنها به یکدیگر و سایر ملیتهای افغانستان وابسته است. آنها توسط قدرتهای بیرونی تنها بخاطر آنکه بخشی از یک افغانستان منسجم هستند مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. آنها به جنگ با هم واداشته می‌شوند تا آنکه کل ملت افغان را تضعیف کنند. آنها وقتی که متحد بودند یک ابرقدرت را شکست دادند، آنها به‌طور متحد می‌توانستند سرنوشت جدیدی را برای کشورشان رقم زنند، چیزی که در قالب طرح نظم نوین جهانی نمی‌گنجد. بدین ترتیب آنها با بریدن، گلوی یکدیگر متفرق باقی می‌مانند و به صورت عروسکهایی در دستهای دشمنان خود در می‌آیند.

هندی‌ها هم سعی می‌کنند که از این ضعف افغانها بهره ببرند. هر نقشی که هند در گذشته داشت تنها بخاطر مشتی از فرصت طلبان بود. وگرنه هند هرگز نقشی در افغانستان نداشته و نخواهد داشت. بین هند و افغانستان، پاکستان قرار دارد. بعد از گذشت ۵۰ سال هند باید واقعبینت پاکستان را بپذیرد و علی‌رغم تمام خائنین و فرصت طلبان، این پاکستانی‌ها هستند که می‌توانند پاکستان را سالم و زنده نگه دارند و این در مورد پاکستانی‌های پشتوزبان صادق است. هرکسی که حالا از پیشاور دیدن می‌کند فرق آشکاری را در زبان و وضعیت مردم ایالت سرحد شمال غربی مشاهده می‌کند. پاکستانی‌هایی که در مناطق قبیله‌ای پاکستان زندگی می‌کنند همه پاکستانی‌اند. آنها به افغانهای پشتوزبان یا غیر پشتوزبان به‌عنوان افغانی، مهاجر یا پناهنده نگاه می‌کنند. این احساس که یک راه‌حل صلح‌آمیز در مورد مسئله افغانستان ضروری است تا اینکه این پناهندگان

با افتخار و سلامتی به موطن خود بازگردند بسیار قدرتمند است. آنها آزمایشهای بسیاری را بخاطر برادری افغان از سر گذرانده‌اند و این در مسئولیت رهبران هر دو کشور است که استقرار مجدد پناهندگان را در کشورشان تأمین کنند. صداها ممکن است حالا گنگ و خاموش باشد؛ اما در اینجا تنها مسئله زمان مطرح است، تا آنکه افکار عمومی تصمیماتی را بر سیاستمداران نشان دیکته کنند. یک پاکستانی معمولی بیش از هر شهروندی در جهان از نظر سیاسی آگاه‌تر است او بهایی را که برای حمایت از افغان پرداخته است می‌داند و اجازه نخواهد داد که فداکاری‌های او بی پاداش بماند. آینده افغانستان تنها بستگی به پاکستان دارد. نسلی از افغانها در پاکستان به دنیا آمده و در این کشور بزرگ شده‌اند. این همان نسلی است که فداکاری‌هایی را که مردم در دو سوی مرز انجام داده‌اند به چشم دیده است. آنها کسانی هستند که شاهد کمکهای یک پاکستان فقیر به خود بوده‌اند. نسلی که زبان پاکستانی‌ها را صحبت کرده و می‌فهمد و آنها را برادر خطاب می‌کند و می‌داند که سرزنشها برای شکستها و سرهم‌بندی‌های بعدی بر مثنی سیاستمدار پاکستانی وارد است. سرزنتشی که بر تمام ملت پاکستان وارد نیست. آنها می‌توانند دوستان و دشمنان خود را شناسایی کنند؛ آن‌طور که ملت پاکستان می‌تواند. مثنی عوامل سازمان اطلاعاتی هند، کا.گ.ب. و سیا مشغول به کارند تا هرگونه شانس صلح را در منطقه از میان ببرند. نفع ما در روشن کردن و خنثی نمودن مقاصد آنها است. همین مسئله در مورد ایران صادق است. از آنجایی که ایران در مقابل انواع تحریکات به‌طور ثابت قدم ایستاده است لذا نیاز دارد که در بحران کنونی از خود صبر و بردباری نشان دهد. سازمان همکاری منطقه آسیای جنوبی یک سازمان مرده است و هرگونه همکاری اقتصادی بین هند و پاکستان موقتی و غیرواقعی است. آینده ایران نیز در روابط با همسایگان نزدیک خود یعنی پاکستان و افغانستان قرار دارد.

این سه کشور باید بجای اعمال تاکتیکهای باج‌خواهانه، با یکدیگر در سطح یک روابط آشکار و باز همکاری کنند. رهبران افغان احساس می‌کنند که آنها می‌توانند با توسعه پیوندهای خود با هند از پاکستان باج‌خواهی کرده آنگاه در مورد انتخاباتهای آتی خود مجدداً فکر کنند. رگ حیات آنها تنها از طریق پاکستان است. آنها جز آنکه به‌عنوان منطقه حائل باشند ارزشی برای کشورهای دیگر ندارند. پاکستان نیز آرزو می‌کند افغانستان را به‌صورت یک ملت باثبات و روبه ترقی ببیند. زیرا پاکستان با یک مرز بی حفاظ مایل است که مرز دیگر را امن ببیند.

بدین قرار هرگونه باج‌خواهی دولت پاکستان از افغانها خطرناک و موجب نابودی خود

می‌شود. تصمیم به ساختن یک بزرگراه از چمن^۱ به ترکمنستان و تأسیس شعبه بانک ملی پاکستان در شرایط فقدان هرگونه توافق رسمی با یک حکومت قانونی و مشروع در افغانستان موضوعات را پیچیده‌تر خواهد ساخت. چنین رویکردی نزدیک‌بینانه و خطرناک است. ضرورت دارد که پاکستان و ایران به‌طور مشترک در استقرار صلح‌آمیز بحران افغانستان پادرمیانی کنند. ابتکارات سازمان ملل با شکست حقیرانه‌ای روبه‌رو شده است. دلیل عمده شکست ابتکارات آن این است که این سازمان اعتبار خود را به‌عنوان یک مجمع بیطرف بین‌المللی از دست داده است. هر ابتکاری که توسط سازمان ملل به‌دست گرفته می‌شود با شک و شبهه بسیار روبه‌رو است. به‌علاوه چگونه یک سازمان مرده در برخورد با چنین موضوع حیاتی و حساس می‌تواند مؤثر باشد. سازمان ملل، افغانستان را بیشتر به یک ورطه تاریک انداخته است. اگر بزودی راه‌حلی برای مسئله پیدا نشود این خطر وجود دارد که کل منطقه با بازتابهای غم‌انگیزی مواجه شود. یک رویکرد منطقی و یک‌دست نه فقط از جانب پاکستان و ایران بلکه از سوی تمام جناحهای درگیر در افغانستان لازم است. آنها می‌بایستی در مقابل موج فاجعه سدی ایجاد کنند و خود را از دسیسه‌ها و خودخواهی‌های جزئی به‌دور نگهدارند. رهبریت نه فقط نمایش قدرت و توانایی بوده که در جوهره خود از خودگذشتگی‌ها را نیز می‌طلبد.

خیلی کمتر از این می‌بایستی در افغانستان انجام شود. تمام طرفها و شبه‌نظامیان آنها بایستی به توافق برسند. پایان حکومت غیرمشروع و ستیزه‌جوی کنونی و برپایی یک حکومت مرکزی قدرتمند با رضایت تمام طرفها می‌بایستی اولین اولویت باشد. ضرورت یک حکومت مرکزی در این دوران موقتی بخاطر انجام کار عظیم غیرمسلح کردن تمام جناحهای مختلف شبه‌نظامی در افغانستان احساس می‌شود. تا زمانی که سلاح در دستهای مردان خطرناک و غیرمسئول است هیچ صلحی در افغانستان امکان‌پذیر نیست.

بازسازی، انتخابات، فرایند دموکراتیک به‌طور خودکار در موقع خود به دنبال خواهد آمد. جنگ در طی دو دهه گذشته حتی اساسی‌ترین نهادها را در افغانستان از بین برده است. هر تمدنی که از زندگی، دارایی و شرافت انسان دفاع نکند به‌عنوان یک تمدن تلقی نمی‌شود. غذا، تسهیلات اولیه بهداشتی، آموزش، ارتباطات و نیازمندی‌های اساسی زندگی ضروری تراز انتخابات می‌باشند. تضمین تمام این موارد به‌طور خودکار مسئله عمده بعدی منطقه یعنی پناهندگان را حل می‌نماید. پناهندگانی که آگاه‌تر بوده و بیشتر در معرض دنیای خارج بوده‌اند

نقش کلیدی را در بازسازی کشور خود ایفا می‌کنند. همبستگی آنها نوسازی و توسعه جامعه افغان را تأمین خواهد کرد. به علاوه روشنفکران و تحصیلکردگان میان آنها می‌توانند این اطمینان را بدهند که افغانستان فردا قادر است کشوری بهتر از آنچه در طی تاریخ خود بوده است باشد. یک افغانستان قوی و باثبات ثروتی برای کل منطقه است. همکاری بین ایران، پاکستان، چین، آسیای مرکزی و روسیه می‌تواند آغاز یک نظم نوین جهانی واقعی باشد. با آسیای قدرتمندتر و متحدتر توازن قدرت برای اولین بار به‌طور واقعی برقرار می‌گردد. هنوز زمان و فرصت برای تغییر تراژدی به پیروزی وجود دارد.

منابع

1. Rhea Talley Stewart, *Fire in Afghanistan 1914-1929. Faith, Hope and the British Empire*, (New York, Doubleday & Company, inc, 1973), p.614.
2. Amnesty International, *Afghanistan: International responsibility for human rights disaster*, (London, Lithosphere, 1995), p.83.
3. Anthony Lake, *After the Wars*, (New Brunswick, Transaction Publishers, USA, 1990), p.197.
4. Sayed Qassem Reshtia, *Between two Giants*, (Lahore, El-Matbaat- UL-Arabia, 1990), p.443.
5. Mahnaz Z. Ispahani, *Roads and Rivals*, (London, I.B. Tauris & Co Ltd, 1989), p.286.
6. Edward Girardet, *Afghanistan: The Soviet War*, (New Delhi, selectbook Service Syndicate, 1986), p.259.
7. M.Nazif Shahrani, ed; *Revolution & Rebellions in Afghanistan*. (Berkeley, University of California 1984), p.394.
8. Mike Martin, *Afghanistan: Inside a Rebel Stronghold*, (poole Dorset, Blandford Press, UK, 1984), p.256.
9. Nigel Ryan, *A Huch or Two in Afghanistan*, (London, Weidenfeld and Nicolson, 1983), p.210.
10. Sorab K.H. Katrak, *Through Amanullah's Afghanistan*, (Karachi, Sind Observer + Mercantile Steam Press Ltd, 1929), p.145.
11. The Leadership thing, *The Economist*, December 9th- 15th, 1995, p.32.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی